

رسیده‌ها و Callها

زکيه کاظمی / ملایر

جادو می‌کند، همین‌ها هستند. دربارهٔ ابزار جادوگری شاعران بیشتر مطالعه کن.



گذشت زمان
گذشت آن روزهایی که بودیم
گذشت آن روزهایی که ماندیم
بر سر عهدهایی که بستیم
کاش می‌شد برای یک لحظه هم که شده
زمان بایستد، نرود
تا خوبی‌ها بمانند، نروند

سرکار خانم زکيه کاظمی

شعر زیبایی را خواندم. شعر علاوه بر گفتن حرف دل شاعر باید آن حرف را زیبا بیان کند. یعنی شاعر باید از تمام امکانات شعری مثل خیال، تصویر، تشبیه، استعاره و کنایه برای زیباتر گفتن حرفش استفاده کند.
این چیزها شعر را از یک حرف معمولی متمایز می‌کنند. جادوی کلامی که در شعر وجود دارد و هر آدمی را سحر و

پیغام در گیر

■ دوستی زنگ زده و بعد از کلی تعریف از مجله گفته است: «می‌شود روز تولد مرا هم در تقویم ماهتان بنویسید؟ آخر این ماه تولد من است.»
دوست عزیزم قطعاً تولدتان مبارک باشد.

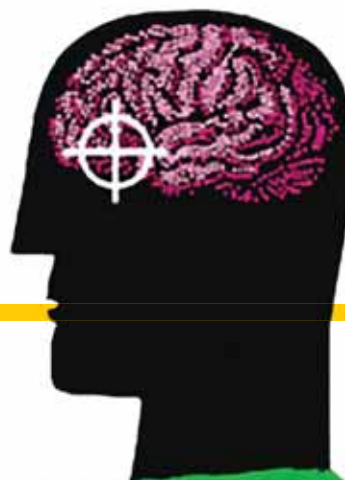
■ دوستی زنگ زده و گفته است: «من به چیزی اختراع کرده‌ام که برای اولین بار توی دنیا از آن استفاده می‌شه. من واسهٔ اولین بار چرخ بیضی اختراع کرده‌ام تا ماشین‌ها توی جاده مثل اسب یورتمه برونند!»
ما هم همین‌طورا مات و مبهوت اختراع ایشان، به افق زل زده‌ایم!



پیامک‌های کال

■ دوستی با پیش‌شمارهٔ ۰۹۱۷ پیام داده و گفته است: «ما هم در مدرسه درگیری فیزیکی زیاد داریم، ولی چرا اسم و عکس ما را در مجله‌تان چاپ نمی‌کنید.»
دوست عزیز عکس بادمجان پای چشم خودتان و دوستانتان را بفرستید، در اسرع وقت در مجله چاپ می‌کنیم تا درس عبرتی باشد که دیگر هیچ کس توی مدرسه درگیری فیزیکی نداشته باشد. تازه این مطلب ما در مورد درس فیزیک است نه کتک‌کاری.

■ دوستی با پیش‌شمارهٔ ۰۹۳۰ پیام داده و گفته است: «من آزمون هوش اجتماعی مجله‌تان را انجام دادم و فهمیدم باهوش اجتماعی هستم. حالا چه کار کنم؟»
دوست عزیز همانجا بایستید و از خانه بیرون نروید، چون ممکن است شما را بدزدند. شنیده‌اید که باهوش‌ها را می‌دزدند!؟



فاطمه محسنی / مشهد

این اصطلاحات تخصصی هنوز به درد تو نخورد و فکر کنی دارم با یک زبان دیگر با تو حرف می‌زنم. منظورم کاری است که سطر آخر با شال و کلاه و بوی آن‌ها کرده‌ای. ما در هر فصل بوی یک گل خاصی را می‌شنویم. مثلاً در بهار بوی شکوفه‌های سیب و بادام، در تابستان عطر شب‌بوها و یاس‌ها و ...

اما تو در شعرت بوی زمستان را نه بوی یک گل بلکه بوی یک جور پوشیدنی و لباس تصور کرده‌ای و این همان چیزی است که به آن، برهم زدن عادت‌های ذهنی و آشنایی‌زدایی می‌گوییم. یعنی مخاطب انتظار دارد که تو بگویی زمستان بوی گل یخ می‌دهد، اما تو برخلاف انتظار مخاطب می‌گویی زمستان بوی شال و کلاه می‌دهد و همین باعث می‌شود که شعر پدیدار شود.

سرسیزی دگر رفته است
برف و باران آمده
درختان در حال خواب
پرستوها در حال کوچ
گنجشکان بی‌صدا
هوا سرد و یخ
پنجره‌ها بسته‌اند
باز می‌دهد این هوا
بوی شال و کلاه

خانم فاطمه محسنی عزیز

اتفاقی که در شعر تو افتاده و آن را از یک متن عادی به یک شعر زیبا تبدیل کرده، در دو سطر آخر شعر است. آشنایی‌زدایی یا دور کردن مخاطب از هنجارها و عادت‌های زبانی را می‌گوییم. می‌خواهم کمی ساده‌تر برایت بیان کنم. شاید



نامه‌های برقی

■ **فائزه صیف‌کار محمدی**، متخلص به «صدای سکوت» نوشته است: «سلام به همهٔ مجله رشدی‌های عزیز و کلاً دست‌اندرکاران!»

ما هم به ایشان که صدای سکوت هستند، آهسته سلام می‌کنیم و خوش‌حالیم که برایمان ایمیل زده‌اند. وگرنه اگر زنگ می‌زدند، ما صدای سکوت را نمی‌توانستیم بشنویم و فکر می‌کردیم مزاحم تلفنی هستند.

بعد گفته‌اند: «شعر زیر رو خودم گفتم و مایل بودم تو مجلهٔ قشنگتون چاپ بشه (البته اگه افتخار بدین!)»

ما هم می‌گوییم: «افتخار از ماست دوست عزیز، ولی ما از کجا مطمئن شویم که این شعر را خودت به تنهایی گفته‌ای؟ مثلاً شاید یک کلمه‌اش را جایی شنیده باشی یا از جایی... و لش کن. قبول کردیم که خودت گفته‌ای، مسئولیتش هم پای خودت. شعر زیبایی است، دستت درد نکند.» بعد نوشته است: «البته می‌دونم که وزنش اشکال داره، یه جاهایی، ولی خب از یه شاگرد اول دبیرستان (دورهٔ دوم) دیگه چه انتظاری همیشه داشت؟»

ما که هیچ انتظاری نداریم. دشواری هم نداریم.

آسمان کربلا

آسمان معنای عشق و آبی تنهایی است
آسمان آینه‌ای لبریز بی‌همتایی است

آسمان عطر خدا و بوی یزدان می‌دهد
آسمان معنای والایی به انسان می‌دهد
آسمان از گنچه‌های گل حکایت می‌کند
از زمین و از صبوری‌ها روایت می‌کند
آسمان می‌آورد عباس را در خاطرش
می‌شود هر دم خجل از روی ماه و ظاهرش
آسمان از بغض اصغر پر زآه و ناله است

در میان بغض و خون شرمنده از شش ماهه است
در میان سیل خون باشد پریشان حسین
قطره‌قطره، خون به خون جانان به قربان حسین
از همه باریدنت ای آسمان دیگر چه سود
که همان آب از عباس دو دستش می‌ریود
آن کویر کربلا آلاله باران می‌شود
عشق و خون در قلب آن یکباره مهمان می‌شود
از ازل تا به ابد کعبه سیه‌پوش حسین
شربت عشق خدا نوش حسین، نوش حسین

■ **حسین قیاسی** نامهٔ الکترونیکی زده و شعری برای ما فرستاده است. شمارهٔ تلفنش را هم نوشته و خواهش کرده است که شماره تلفنش را هم بنویسیم تا استعدادیاب‌ها بدانند با چه شماره‌ای باید تماس بگیرند. شاید هم منظور دیگری داشته. ما که نمی‌دانیم!؟